

چندروایت درباره فوتبال، عجیب‌ترین پدیده دنیای ما که بسیاری از معادله‌های جهان را به هم ریخته است

روزهای جذاب فوتبالی

بچه‌تر که بودیم، همه سهم‌مان از شهر کوچه تنگی بود که می‌توانستیم دو طرفش را آجر بگذاریم و بساط فوتبال به راه کنیم، یک توپ پلاستیک دو لایه به اندازه تمام بازی‌های رایانه‌ای امروز، ما را سر حال می‌آورد. اصلاً انگار انز رزمیان تمام شدن نبود، ولی به مرور زمان شرایط تغییر کرد، آپارتمان‌ها که سر از محله مادر آورَد، همسایه‌هایمان در ۵ ضرب شدند و حداقل ۲ سومشان به فوتبال عصرگاهی ما اعتراض کردند، همین شد که کفش‌هایمان را آویزان کردیم و دیگر سراغی از توپ دولایه نگرفتیم. راستش را بخواهید، کسی هم سراغی از مانگرفت که این همه وقت فراغت را چطور سپری می‌کنید، اصلاً مگر ما بچه‌های دیروز در شهرمان اهمیتی داشتیم. روزهای فوتبالِ ما حالا خلاصه شده در روزهایی که مسابقاتی برگزار باشد، مثل همین روزها که یوزهای ایرانی دارند حریفان آسیایی‌شان را یکی یکی شکست می‌دهند. این روزها، حال و هوای فوتبال باز هم در زیرپوست شهر دیده‌است. اینجا هم می‌توانید چند روایت بخوانید درباره عجیب‌ترین پدیده دنیای ما: فوتبال که خیلی از معادله‌ها را در جهان به هم ریخته است.

چرا فوتبال این قدر محبوب و مهیج است؟ این، سؤالی است که متفکران و نویسندگان زیادی برای کشف جوابش کوشیده‌اند. از زیگموند فروید که در مقاله «روانشناسی گروه و تحلیل خود» هواداران فوتبال را روانکاوی کرد، تا آلبِر کامو که خودش زمانی در تیم دانشکده‌شان دروازه‌بان بود و بعدها درباره درسی که از فوتبال گرفته بود، نوشت: «خیلی زود یاد گرفتم که توپ هیچ‌گاه از طرفی که فکر می‌کنید نمی‌آید و این درس، در زندگی‌ام - بخصوص در پارکس که هیچ کس با دیگری روراست نیست - خیلی به درد خورد.» اگر شکسپیر فوتبال را دوست نداشت و در نمایشنامه «شاه لیر» از زبان یکی از شخصیت‌ها به فوتبال طعنه می‌زد: «سکندری نرو، ای بازیکن فوتبال پست و فرومایه!» اما حالا نویسندگان و متفکران زیادی طرفدار فوتبال هستند. ماریو واکاس یوسا در بازی‌های جام جهانی اسپانیا ۱۹۸۲ گزارشگری می‌کرد و امبرتو اکو دربارهٔ هوادارای فوتبال نظریه می‌داد.

خیلی‌ها دلیل اصلی محبوبیت فوتبال را به پخش تلویزیونی و تبلیغات گسترده آن مربوط می‌دانند، اما واقعیت این است که این تبلیغات و آن پخش تلویزیونی در مورد سایر ورزش‌ها هم انجام می‌شود، بدون آنکه این محبوبیت فوق‌العاده در کار باشد. ماجرا در چیز، بلکه چیزهای دیگری است. مثلاً اینکه فوتبال ورزشی بسیار ساده و کم‌خرج است. تمام ورزش‌های مدرن، نیاز به وسیله یا وسایلی دارند. برای والیبال باید توربست، برای بسکتبال حلقه لازم است، تنیس راکت می‌خواهد، ... فقط فوتبال است که با یک توپ کارش راه

می‌افتد. جنس توپ هم هر چیزی می‌تواند باشد؛ حتی یک قوطی خالی کنسرو. خط‌کشی‌ها و تیرهای دروازه را حتی می‌شود به‌صورت فرضی در نظر گرفت. نه اندازه زمین بازی مهم است و نه کفش ورزشی ضروری است. فقط توپ. بیخود نیست که بعضی بازیکن‌ها یا تیم‌ها، برای توپ‌هایشان اسم می‌گذارند. در برزیل معتقدند توپ مؤنت است و دی استفانو مجسمه‌ای از توپ برنزی جلوی در خانه‌اش ساخته بود.

فوتبال ورزشی است که با پا و فوکش سر، انجام می‌شود. در حالی که بیشتر فعالیت‌های آدمی با دست است. انگشتان دست برای کار و مهارت طراحی شده‌اند، نه پاها. از پا فقط برای راه رفتن و ایستادن استفاده می‌کنیم و البته لگد زدن و خشونت. یعنی غریزی‌ترین رفتارها. فوتبال بازی کردن (درست مثل رانندگی که با پا انجام می‌شود) مرحله‌ای بالاتر از این رفتارهای غریزی است. مرحله‌ای از تمدن که در آن از یک عضو غیرتخصصی استفاده هنرمندانه می‌کنیم و در عین حال از خشونت و لگد زدن هم باید پرهیز کنیم. به علاوه همین ویژگی فوتبال باعث می‌شود که امتیازگیری در آن سخت‌تر از سایر ورزش‌ها باشد به همین دلیل، مثل هر چیز کمپای دیگری، گل فوتبال ارزشمند و هیجان‌انگیز می‌شود.

می‌بینید؟ فوتبال یک بازی اقتصادی و اخلاقی است. بازی‌های پایه (دو، شنا و کشتی) همگی بازی‌هایی فردی هستند که بر پرورش توانایی‌های خود شخص تأکید دارند. اما موفقیت در فوتبال، مثل بازی‌های گروهی دیگر، مستلزم پرورش توانایی‌های همه اعضای

گروه و نیز آموختن مهارت همکاری با همدیگر است. باز هم یک فرآیند تمدنی و اخلاقی دیگر. ما از فوتبال لذت می‌بریم، چون امری اخلاقی است. در مستطیل سبز، دیگر فقط توانایی‌های شخصی افراد (سرعت، قدرت و دقت) ملاک برتری است و اختلافات طبقاتی و نژادی، هیچ ارزشی ندارد. زمین فوتبال تنها جایی است که تهیستان می‌توانند بر ثروتمندان پیروز شوند. امکانی که در دنیای واقعی احتمالش کم است. اما در این زمین همه با هم برابرند و قوانین فوتبال، مثال آرمانی آن چیزی است که منتسکیو در «روح‌القوانین» گفت: قانون باید ساده و قابل فهم باشد و بدون استثنا اجرا شود. قانون فوتبال هم همین است: نهی برخورد دست با توپ. اگر دروازه‌بان هم می‌تواند توپ را لمس کند، به محض گرفتن توپ توسط دروازه بان، بازی به حالت تعلیق درمی‌آید.

فوتبال، کاملاً یک فرآیند اخلاقی است. ما از فوتبال لذت می‌بریم، چون قرار است شاهد نوعی از مدینهٔ فاضله باشیم که فقط می‌تواند ظرف نیم ساعت و در محدودهٔ معینی شکل بگیرد. اتفاقاً برای همین در کتاب تأملات نوشت: آموزش‌کار مرا از طرف‌داری از سبز یا آبی در مسابقات ارباب‌رانی، یا سبک یا سنگین در مبارزات گلابداتوری برحذر داشت.

جهان هستی می‌بینند، این، آن، ما، آنها... دوست و دشمن، فحش و آب دهان، سنگ و مشت و از این دست رفتارها هم از در هسته مرکزی بیماران مبتلا به فوتبال خیلی اتفاق می‌افتد. مهم نیست چطور، فوتبال باوقیعت تسخیر همه آدم‌ها از همه نژادها را دارد. بعضی از طریق دوستان، بعضی‌ها به‌صورت موروثی، عده‌ای از بس در کودکی، تنهایی با توپ بازی کرده بودند، می‌شود. بعد از آن همه در دو راهی‌های انتخاب گیر می‌افتند. فوتبال آدم‌ها را متعصب و بی‌منطق می‌کند. این با آن؟ بارسا یا رئال، کریس رونالدو و لنو مسی؟ بوکا یا ریور؟ قرمز یا آبی؟ بیماری فوتبال با انتخاب‌ها پیشرفت می‌کند و قدرت تشخیص درست را از آدم می‌گیرد. فرقی هم نمی‌کند به کدام طرف بپیچی؛ همه جا تعصب پیدا می‌کند. به حدی که پس از انتخاب بسرعت کور می‌شوی. قدرت تشخیصی‌ات را از دست می‌دهی. زشت را زیبا، بد را خوب، بهتر را بدتر و... اغلب دنیا را اشتباهی می‌بینی. شاید جادو همین باشد که ما با فوتبال دنیا را طور دیگری می‌بینیم؛ پرده‌ای شبیه به واقعیت یا واقعیتی دستکاری شده که ذهن آن را به‌عنوان واقعیتی می‌پذیرد. بیماری همه به این مرحله می‌رسد، فوتبال بسیار شبیه رفتارهایی باستانی می‌شود که آموزش‌کار ماركوس اورلیوس (امپراطور روم و فیلسوف رواقی او را از دلمشغولی به آنها برحذر می‌داشت. او در میان سال‌های ۱۷۰ تا ۱۸۰ میلادی در کتاب تأملات نوشت: آموزش‌کار مرا از طرف‌داری از سبز یا آبی در مسابقات ارباب‌رانی، یا سبک یا سنگین در مبارزات گلابداتوری برحذر داشت.



اراهیم افشار
روزنامه‌نگار



طرح: هادی انصاری / ایران

توپ چوبی عباس سیاه

۱- درباره خاستگاه فوتبال در جهان، میلیون‌ها مقاله پژوهشی نوشته شده. از اینکه وایکینگ‌ها و بتنی‌ها چه نقشی در کشف و ترویج آن داشته‌اند یا درباره اینکه انگلیس یا چین، مهد ومام فوتبال ازلی به شمار می‌روند. استنتاج‌ها آنقدر پیرامنه و رنگارنگ‌اند که آدمی گیج و حیران می‌ماند از مکاشفه خاستگاه‌های فوتبال ابتدایی، اما اخیراً یک نشریه‌ای متعلق به ۸۲ سال پیش پیدا کرده‌ام که انگار نفس‌اش از جای گرمی بلند می‌شده و علناً ادعا کرده که فوتبال از ایران به کشورهای دیگر سرایت کرده است. این عین نوشته روزنامه اطلاعات در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۱۶ است که: «اخیراً ثابت شده که فوتبال و والیبال قدیمی‌ترین انواع ورزش‌های دنیاست. چه قرن‌ها پادشاهان و شهنشاهان جهان این بازی را می‌کرده‌اند و هنوز هم ورزش اعیان و بزرگان است. اتفاقاً قوانین و نظاماتی که در این بازی از چندین قرن پیش معمول بوده هنوز هم معمول است. ایرانیان پیش از میلاد مسیح این بازی را داشته‌اند و آن را برای پهلوانان و مردان سلحشور بهترین بازی می‌دانسته‌اند. پس از آن، از ایران به هندوستان و ترکیه و تبت انتقال یافته است. تا قرن هفتم میلادی توپ را از چوب می‌ساخته‌اند ولی از آن پس، از پوست ساخته شد. تا امروز که به‌صورت بهتری در آمده است.»

۲- باورتان می‌شود که ایران خاستگاه فوتبال باشد؟ همان ایرانی که ده‌ها سال بعد از گسترش فوتبال در انگلیس و آغاز پروسه باشگاه‌سازی و باشگاه‌داری در آنها، واردات فوتبال را نهم‌م پذیرفت. چه کسی می‌تواند نقش انگلیسی‌های شاغل در ایران- بویژه در بانک شاهی- و اهالی سفارت فخمیه‌شان را تکذیب کند؟ مردان متبختی که اوقات بیکاری‌شان را در زمین لنج به بازی فوتبال سپری می‌کردند و پیرزنان ایرانی با دیدن هیبت مردان شورت‌پوش بریتانیایی، همه‌شان را از دم نفرین می‌کردند که «دیگر آخرالزمان شده است، خدایا مرگ فوری و فونی ما را برسان!». بدیهی ست که جوانان ناکام ایرانی با دیدن شور و شوق و آدرنالین انگلیسی‌ها، یک دل نه صددل، عاشق این بازی جادویی شده و همه تکنیک‌های بدوی‌اش را از راه آموزش چشمی و سینه به سینه، یکجوری یاد گرفتند که بعد از مدت کمی به خود اجنبی‌ها رودست زدند. روزی که منتخب کلنی طهران، انگلیسی‌های مقیم ایران را در حضور رضاخان شکست داد و مربی ما که از شادی خودش را گم کرده بود فریاد زد که «قریان! تصدق‌تان گردد، ما امروز باینانگزاران فوتبال عالم را شکست دادیم و قهرمان جهان شدیم!» چنین شد که رضاخان، اتفاقی به این بازی نشان داد و امریه صادر کرد که زمین‌های باغ‌های امجدیه را از مرد روشنفکر و نهیلیستی به‌نام امجدالدوله، به ثمن بخشی بخرند و برای جوان‌های ایران ورزشخانه بسازند. نسل اول فوتبال ما چنان در قیال لذت‌های فوتبال، مشاعرش را از دست داده و دچار شوقی کودکانه شده بود که از فرط فقری، ابتدا دست به ساختن توپ از مthane گاود و ز هنگامی که دید با آن نمی‌تواند ارضا شود چاره را در این دید که از طریق مخفی‌کاری‌های پارتیزانی، توپ‌های انگلیسی‌های کافر را بدزدد. من از میان نسل اول توپچی‌های ایران، دوتا عباس‌ها را دیدم. عباس قریب و عباس سیاه. نشان به آن نشان که حتی سنگ قبر عباس سیاه را خودم نوشتم؛ وقتی چهار نفر لوطی در این مملکت پیدا نمی‌شد که زیر جنازه او را بگیرند با اوضاعی اسف‌بار و در اوج تنگدستی و گمنامی مُرد. همان عباس سیاه لوطی که وقتی با آقاختختی در خیابان‌های تهران را می‌افتاد تمام پاسیون‌های شهر از دستش ذله می‌شدند چون مردی که شوت‌هایش قدیم‌ها آدم می‌کشت آنقدر باوفا بود که نمی‌گذاشت ذره‌ای غبار روی پلک چشم آقاختختی بنشیند. آن نسل شجاع که امروزه هیچ‌کس نمی‌شناسدشان با پوتین فوتبال بازی می‌کرد. با «شلوار کوتاه لیفه، جوراب بلند، پیراهن بازی و پوتین مخصوص فوتبال» و در نخستین نظامنامه‌های فوتبالی‌اش آمده بود که باید «حسن رفتار و روح جوانمردی را رعایت کند، به طوری که هم باعث سرفرازی کلوب خود نشده و هم مطابق روح ورزشکاری «اسیر تمتی» (به مفهوم اعتماد کردن) رفتار کرده باشد.» (راستی اگر یک نفر از سلب‌ریتی‌ها و ورزشی‌نویسان ومیدران فوتبال امروز، مفهوم «اسیر تمتی» را بلد باشند من جام کونکاکاف را تقدیمش می‌کنم و می‌روم که از شادی قالب تهی کنم!)

۳- بعدها که «جوراب‌ساق»های عبدالله شوتی کاپیتان تیم «طهران» را دیدیم به طراحانش آفرین گفتیم. طرح ازلی‌اش برگرفته از نقوش ایلامی بود. یعنی ۹۰ سال پیش، طراحی لباس تیمی‌مان حساب‌شده‌تر از البسه امروز فوتبالی‌های متمول بود. در میان نسل اول ستاره‌های طاعون‌زده ایرانی که همگی فراموش شده‌اند عبدالله شوتی افسانه دیگری بود. مردی که فوتبال را از ۱۰ سالگی در زمین‌های اطراف خندق‌های تهران آغاز کرد و بعدها با ققایش نیم کوهستانی را تشکیل دادند که از آدم‌های بزرگ و غلط‌انداز تهران بود(۱۳۱۳). عبدالله سعیدابی که سال ۱۳۰۴ تیم ملی را در نخستین سفرش به یادکوه همراهی کرده بود تا سال ۱۳۱۹ در تهران بازی کرد ولی سفری به اروپا، سه سال در آلمان و سونسین تحصیل کرد و بالاخره باخذ دیپلم هنلداری به ایران برگشت. عبدالله در زمان تحصیل در آلمان جزو سه خارجی (لژیونر) تیم دانشگاه بود و مسئولان تیمش از بابت بازی او ماهی هزار مارک حقوق می‌دادند که آن زمان‌ها رقم بسیار گرانی در فوتبال محسوب می‌شد. مبرداقت‌های در ادامه راه با شایع‌های سیاه مواجه شد که در سراسر ایران پیچید. داستان توقیف شدن پای او توسط شاه! اما روزنامه‌نگاران ورزشی وقت هرچه هلاک‌اش شدند که از او درباره قتل‌هایی که بر اثر شوت‌های او رخ داده و منجر به دستور مقامات امنیتی برای توقیف پای او شده بود پاسخ بگوید که عبدالله‌خان از زیر جواب در رفت و نه‌ایشت خارطه سال ۱۳۱۵ اش را تعریف کرد: «آقای شایسته رئیس ورزش تبریز از تیم منتخب تهران دعوت کرد که برای برگزاری بازی دوستانه به آذربایجان برویم. در تبریز تا دم‌ده‌های شاه‌گلی به استقبال ما آمدند. بعد از دو روز استراحت، هنگام شروع تمرینات برای اینکه دست‌مان توسط حریف خوانده نشود ساعت ۵ صبح را انتخاب کردیم! آن‌روز میزان دستور داده بود کارگران، مُشک‌مُشک آب بیاورند و زمین را آبیایی کنند. ما ناگهان به وقت خورسختون با جمعیت کثیری مواجه شدیم که برای تماشاای تمرین ما از سر و کول همه بالا می‌رفتند. میزان برای تأمین امنیت ما کلی سرباز آورده بود که دورتادور میدان را محاصره کرده بودند تا نگذارند کسی داخل زمین شود. تبریزی‌ها همچنین تویی را در اختیار ما گذاشتند که جمعا ۴۰۰ گرم وزن داشت در حالی که توپ بازی ما همیشه بالای ۸۰۰ گرم بود. اواسط تمرین، من یک شوت از بیست‌متری زدَم که هلخ و هلخ رفت خورد به دروازه‌بان ن قلیونی حریف و او با اینکه توپ را گرفت اما همراه با توپ رفت خورد به تیرچوبی افقی دروازه و در حالی که خون از دماغش فواره می‌زد، شترق! افتاد زمین. بعضی از تماشاچیان که فکر می‌کردند من از قصد این جوری شوتیده و حریف را خونین و مالمین کرده‌ام غضبناک شدند و قصد جان ما کردند که جناب سرهنگ اخفمی فرمانده تیپ تبریز سریع به سربازهایش دستور داد که از هجوم جلوگیری کنند.» عبدالله شوتی مردی ه همه فن حریف بود که نه فقط فوتبالیست، نه فقط قدرتمندترین دوچرخه‌سوار تهران، که صدمتر را هم در ۱۱ ثانیه می‌دوید. جانب‌ایم که روزها او و همبازیانش در کلوب کوهستانی تصصیم گرفتند نام تیم‌شان را به تیم طهران تغییر دادند. در حالی که یک تیم دیگر نیز با همین نام در تهران وجود داشت که از هم پاشیده بود اما اعضای وفادار آن اجازه نمی‌دادند بچه‌های کوهستانی نام تیم‌شان را از روی اسم کلوب آنها بردارند. بالاخره قرار بر مسابقه بین دوتیم شد و اینکه تیم پیروز نام تیم طهران را تا باید به خود اختصاص دهند که تیم عبدالله‌خان با نتیجه ۱۴ برصفر برد. فوتبال ۱۴ گله را یکی دوست ندارد؟



شهرام افشاری
روزنامه‌نگار



شهرام افشاری
روزنامه‌نگار